

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت: عن مولانا العسکری (ع) أنه قال رسول الله (ص) قال: «أشدُّ من يَتِمُّ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ يَتِمُّ الْيَتِيمِ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ»^۱.

به مناسبت بحث‌هایی که در روزهای شنبه داریم این حدیث را با توجه به مناسبت ایام گذشته عرض می‌کنیم. در این حدیث شریف که مضمون آن را از غیر پیامبر عظیم الشان هم داریم، حضرت یتیم را به دو قسم تقسیم می‌کنند:

۱. یتیمی که مردم به او یتیم می‌گویند، یعنی شخصی که پدرش فوت کرده و دیگر ارتباطی با او ندارد.

۲. یتیمی که از یتیم اول یتیم‌تر است و آن کسی است که از امامش منقطع شده و قدرت بر ارتباط با امامش را هم ندارد.

در اینجا می‌توان به جای لفظ «امام»، «پیامبر، قرآن و احکام» گذاشت، یعنی انسان گاهی یتیم از امام (ع) است، یتیم از قرآن است، یتیم از احکام است. در اینجا ملاک قطع شدن ارتباط است، لذا تا ارتباط قطع شد آن شخص یتیم می‌شود. حالا گاهی امام در کنار دست اوست، مثلاً پسر امام صادق (ع) است، پسر حضرت موسی بن جعفر (ع) (زید بن موسی بن جعفر) است ولی یتیم است. یا ممکن هم است که او کسی باشد در یمن ولی یتیم نباشد.

برای آثار یتیمی از امام (ع) و قرآن مواردی را ذکر می‌کنیم:

مثلاً در عصر غیبت که الان بین ما و امام (ع) فاصله است، الان هم غیر یتیم داریم چنانکه در زمان حضور هم یتیم داریم، مثلاً بسیاری از امامزادگان یتیم بودند، چون راه پدرانشان را نرفتند و مخالفت کردند. در هر صورت یتیم از معارف، اعم از معارف امام (ع)، دین، قرآن و جسم امام (ع) است (که به نظر ما کمتر باید بر یتیم بودن از جسم امام (ع) تأکید داشت، چرا که مهم این است که انسان از معارف و اخلاق امام (ع) استفاده کند).

بعضی اوقات است که انسان هیچ ارتباطی با امام (ع) ندارد و اصلاً امام (ع) را نمی‌شناسد. ما چقدر انسان‌ها داریم که معذور هم هستند و در قیامت قرار نیست خداوند متعال آن‌ها را (به این سبب) مؤاخذه کند، مثلاً بودیست یا هندویست است یا در گوشه‌ای زندگی می‌کند و از چیزی هم خبر ندارد.

اما گاهی اوقات است که ارتباط ناقص است و تأکید ما هم بیشتر بر همین مورد است. لذا مشکل از این ارتباطات ناقص پیدا می‌شود، به تعبیر یک شخصی بعضی‌ها در یک دستشان قرآن است و در یک دستشان المنجد است؛ خوب با چنین

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۷۱.

حالتی که ارتباط با معارف امام (ع) و احکام برقرار نمی‌شود. امروزه ما چنین افرادی داریم که دچار مشکل ارتباط ناقص هستند.

الان بخشی از ارتباطات ناقص در معرفی کردن پیامبر (ص) و قرآن، آن بخش‌های خشونت و بزرگ کردن بعضی بخش‌هایی است که وقتی در جای خودش نباشد موجب خشونت می‌شود. کما اینکه در بحث سال گذشته که در مورد دین و قدرت مطرح شد بحث بر این بود که چهره خشنی از دین عیان می‌کردند. یا گاهی اوقات امروزه این بخش بزرگ می‌شود، مثلاً در بحث حدیث شریف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ بیان شده که این حدیث اصلاً سند ندارد، یعنی ما به جایی برسیم که با این حدیث هم مشکل پیدا کنیم. البته اشکال چنین افرادی این است که در اینجا «إِنَّمَا» را دلیل بر حصر می‌گیرند، در حالی که «إِنَّمَا» برای تحقیق است. یا «مکارم الاخلاق» را یک چیزهای خیلی سطحی لحاظ می‌کنند در حالی که این یک معنای حکیمانه‌ای دارد.

یا مثلاً بحث در مورد حدیث «الْمَلِكُ يُبْقِي مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يُبْقِي مَعَ الظُّلْمِ» که روایت معروفی است،^۲ اینجا منظور معلوم است، یعنی سلطنت اگر عادلانه باشد ولو ممکن است کافر هم باشد ولی عدالت بر آن جاری است (عدالت به معنای قسط، یعنی عدالت حکومتی) و می‌تواند دوام پیدا کند ولی با ظلم دوام پیدا نمی‌کند ولو حالا ممکن است به نام اسلام هم باشد. در اینجا معلوم است که منظور از «ظلم» جور است.

بنابراین گاهی اوقات این ارتباطات ناقص ما را به چنین مواردی می‌کشاند، لذا باید بر حکمت پیامبر (ص) و اسلام تبلیغ کنیم و در بعضی تعابیر هم به جای تأکید بر قدرت و خشونت که بعضی‌ها دارند و بین رحمت منهای حکمت و قاطعیت لازمه باید نهاد «حکمت» را قرار داد، آن وقت در حکمت همه چیز قرار داد، مثلاً در جای خود باید حد جاری کرد، دفاع کرد، جهاد کرد و البته در جای خود هم باید رحمت و رحمانیت باشد.

امروزه باید در مورد اسلام یا عرفان یا اخلاق‌ها یا معنویت‌های بدون شریعت مطلع و متوجه باشیم، یعنی به موازاتی که در تفکر خودمان داریم مسأله عجین بودن دین خدا از شریعت است. مراد از شریعت احکام است. ما دو تا شریعت داریم:

۱. شریعت بالمعنی الأعم که مساوی با کلّ دین است، مثل عقائد، اخلاق، تاریخ، معارف و احکام.

۲. شریعت بالمعنی الأخص یعنی احکام. خداوند متعال و ائمه (علیهم السلام) بر این بخش احکام خیلی حساس هستند، که متأسفانه از گذشته‌ها این چیزی بوده که گاهی از دین جدا می‌شده است، مثلاً مرجئه که می‌گویند «الْإِيْمَانُ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ»^۳ یا

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷. بحار الأنوار، ج ۷۱، صص ۳۷۳ و ۳۸۲.

۲. رج: مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۰، ص ۳۰۴.

۳. قال (ع): «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ قَالَ الْإِيْمَانُ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ». الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

در روایت آمده که «اگر محبت ما را داشته باشید و غرق در گناه باشید، گناهانتان آمرزیده می شود»^۱ تا اینکه غلات می گویند «به خاطر محبت و ولایتی که داریم هیچ مشکلی نداریم» و حتی تحریف می کنند و صوم، صلاة و حج را به محبت به اهل البیت (علیهم السلام) تفسیر می کنند، مثلاً می گویند صلاة و صوم محبت ولی خداست. یا در مورد خمر و خنزیر به ولایت و محبت دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) معنا می کنند، یعنی اصلاً بحث عمل جایگاهی ندارد.

(نکته رجالی: به همین خاطر علماء گذشته ما به غلات اعتماد نمی کردند و اگر کسی غالی بود می گفتند احادیثش اعتبار ندارد. بعداً این تفکر پیدا شد که طرف غالی بوده ولی دروغگو نبوده است. به نظر ما این اشتباه است، چرا که وقتی این افراد غالی می شدند بی دین می شدند، به دلیل اینکه این درگاهی برای این کار بوده است و لذا علماء گذشته تا می دیدند طرف غالی است آن روایت را کنار می گذاشتند. گویا می خواستند بگویند که این شخص وقتی غالی شد دیگر دروغ از او بعید نیست.)

به هر صورت یک نوع اباحی گری از آن زمان بوده و الان هم هست. حالا یک نوع اباحه گری هست به نام «تبعیض در عمل»، به این نحو که مثلاً نماز می خواند ولی حجاب ندارد یا مثلاً سگ دارد و نماز در مسجد هم می خواند. در چنین مواردی یک نوع گفتمان و تفکری و به قول عرب ها یک اتّجاهی پشت این عمل است، به این نحو که هر آنچه اسلام گفته است انجام بدهید، اگر سخت نباشد انجام می دهیم ولی چیزهایی که گفته است انجام ندهید به آن عمل نمی کنیم.

این نوع تفکرات تحت عنوان عرفان های جدید، معنویت جدید و اخلاق جدید ولی دور از شریعت ایجاد شده است، در اینطور مواقع نباید چنین رفتار کرد و گفت یا کلّ یا هیچ، بلکه در چنین مواردی باید مدیریت شود تا شریعت بی فروغ نشود.

لذا در مجموع این مطالب دو نکته را بیان داشتیم:

۱. تأکید بر دین و حکمت به جای دین و قدرت. ۲. دین و شریعت.

و لذا یتیم کسی است که از این ها فاصله بگیرد.

۱. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۳۲.

پوشش

سؤال: آیا از تأثیری که در برخی دعانویس‌ها و طلسم شکن‌ها برای الفاظ است نمی‌توان اثبات کرد که وضع ذاتی است؟
 کما اینکه مرحوم صیمری هم همین مطلب را بیان داشتند که بین الفاظ و معانی یک رابطه ذاتی است و وقتی الفاظ خاصی را می‌گویند به وسیله همین الفاظ آثار خیر یا شر مترتب می‌شود، حال آیا این به معنای ارتباط ذاتی بین الفاظ و معانی نیست؟

به عبارت دیگر اگر صرفاً اثر برای معنا باشد و نه لفظ، آیا استفاده از الفاظ در این نوع کارها لازم است که آن‌ها اینقدر ملتزم هستند که بنویسند تا اثر حاصل شود؟ و این هم صرفاً برای دادن این نوشته به عنوان دعا به مخاطب نیست تا همراهش باشد، بلکه در نوشته‌های خودشان هم این دعاها وجود دارد.

جواب: اینکه بعضی الفاظ یا بعضی حرکات آثاری بر طرف مقابل دارد را ما هم می‌پذیریم، مثلاً بعضی اوقات شخص شن‌ریزه در دست می‌گیرد و اثر می‌گذارد.

بله این هست که بعضی الفاظ وقتی تلفظ بشود آثاری دارد بلکه گاهی هم چنین است که شخص خاصی باید این الفاظ را تلفظ کند تا آثار خاصی داشته باشد.

بنابراین اینکه برخی الفاظ برخی از آثار را دارند این غیر از آن حرفی است که می‌گوییم رابطه ذاتی بین الفاظی است که بشر ایجاد کرده است. بله، از این سوال چنین به دست می‌آید که برای بعضی الفاظ در تکوین آثاری است و آن هم به این صورت که در بعضی اوقات دارای آن آثار است، اما اینکه یک رابطه ذاتی بین همه الفاظ و معانی بوده باشد این ربطی به هم ندارد.

بیان مسأله: حقیقت وضع

در این مورد دو نظر از مرحوم اصفهانی و مرحوم نائینی را بیان کردیم. در اینجا دو نظر دیگر هم باقی مانده که به آن اشاره می‌کنیم.

نظر سوم. وضع صرف جعل از جاعل است و تفاوتی ندارد که جاعل چه کسی باشد، خداوند متعال باشد یا بشر یا کثرت استعمال باشد.

به عبارت دیگر وضع صرف ارتباط برقرار کردن بین لفظ و معناست. یا صرف ایجاد علقه بین یک لفظ و معنا است. یا وضع عبارت از علامت گذاری است، مثل علامت گذاری بر سر فرسخ. یا لفظ وجود تنزیلی معناست.

مثلا اگر بخواهیم به طرف مقابل بگوییم من ماشین خریدم، اگر لفظی وجود نداشت و این بیان را می خواستیم انتقال بدهیم یا باید ماشین را می آوردیم یا شخص را کنار ماشین می بردیم و با ایماء و اشاره مقصود را بیان می کردیم. ولی در اینجا به جای اینکه ماشین را بیاوریم اسم آن را بیان می کنیم و طرف مقابل آن را می فهمد.

لذا بعضی ها اینطور گفتند: لفظ وجود تنزیلی معناست. مثلا شخصی می خواهد گزارشی را ارائه دهد با لفظ آن را بیان می کند. لذا وضع به وسیله لفظ تنزیل معناست یا اعتبار تنزیلی معناست.

اینکه در اینجا گفتیم به عبارت دیگر در مورد وضع این تعاریف هست، بعضی الاعلام این ها را چندتا نظر قرار دادند با اینکه این ها همه از یک حقیقت تعریف می کنند. مرحوم خوئی در محاضرات بعضی از این ها را به نحو اقوال مختلف بیان می کنند و بر آن نقد و اشکال وارد می کنند، با اینکه این عبارات مختلفه همه از یک تفکر به نام «الوضع صرف جعل» به دست می آید. البته مرحوم نائینی هم قائل به جعل بودند با این تفاوت که می گفتند وضع بین ذاتیت و جعل است.

الحمد لله رب العالمین